

فلسفه حکومت در عصر غیبت از منظر حکمت متعالیه

مرتضی واعظ جوادی *

چکیده

در این نوشتار فلسفه حکومت در عصر غیبت با رویکرد سیاست متعالی از منظر حکمت متعالیه تبیین می‌شود.

سیاست زیرمجموعه حکمت عملی و عمق و وسعت حکمت عملی مروهون رشد و عمق حکمت نظری است و حکمت متعالیه به عنوان وسیع‌ترین و عمیق‌ترین جریان حکمی، سیاست متعالی را ارائه می‌دهد. شناخت فلسفه هر حکومتی وابسته به معرفت اهداف و اغراضی است که در سیاست‌های هر حکومت دنبال می‌شود.

در حکمت متعالیه سیاست، مبتنی بر نبوت است و هدف نبوت رساندن انسان ناقص به کمال لایق او است و در این منظر متعالی، فلسفه نبوت، با عمقی افزون از نظریه مدنی بالطبع و قاعده لطف، درباره یک نفر نیز تحلیل و تبیین می‌شود، زیرا حتی یک انسان ناقص و غیرمکتملی نیز نیازمند کامل مکمل است. با تحلیل لمی این منظر، نبوت نه بر اساس تقاضای بشر بلکه به اقتضای خالقیت و هدایت و ربوبیت الهی نسبت به ماسوی است و بر اساس همین اقتضا، انبیا مظهر و خلیفه کامل خداوند در این اموراند و پس از انبیا و ختم نبوت ظاهری، چهره باطنی نبوت با ائمه معصومین علیهم‌السلام به عنوان جانشینان تام خاتم انبیا علیهم‌السلام و جامع اوصاف او و سپس با اولیای الهی و مجتهدین و فقها در عصر غیبت ائمه علیهم‌السلام که برخوردار از الهامات الهی و حوزه نبوت‌اند، ادامه می‌یابد.

پس حاکمیت و سیاست جامعه اسلامی در عصر غیبت، حاکمیت و سیاستی الهی و دارای خاصیت نبوتی است و با این منظر سیاست متعالیه شکل می‌گیرد.

در پایان این نوشتار فرایند فکری و مدل علمی این بینش فلسفی در پانزده مرحله ارائه می‌گردد.

کلیدواژه‌ها

فلسفه حکومت، حکمت متعالیه، سیاست متعالیه، نبوت، حکمت عملی و نظری

* استاد فلسفه اسلامی حوزه علمیه قم

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۴/۱۷ تاریخ تأیید: ۱۳۸۸/۴/۲۵



مقدمه

موضوع این نوشتار فلسفه حکومت در عصر غیبت از منظر حکمت متعالیه است. حدیثی را از امام صادق علیه السلام در آغاز سخن تقدیم داشته، تا هم بیانگر وظیفه ما در عصر غیبت باشد و هم مبنای فکری و اندیشه‌مان در عرصه سیاست و حکومت. در پرتو این کلام روشن می‌شود که حکمت متعالیه می‌تواند در این ظرفیت وسیع از فرموده امام حضور یابد و آراء و نظریات خود را به درستی ظاهر سازد.

امام صادق علیه السلام فرمود: در عصر غیبت اندیشه و فکر را این‌گونه رهنمون باش که اللهم! عرفني نفسك، فإنك إن لم تعرفني نفسك لم اعرف نبيك! اللهم! عرفني رسولك، فإنك إن لم تعرفني رسولك لم اعرف حجتك! اللهم! عرفني حجتك، فإنك إن لم تعرفني حجتك ضللت عن ديني! (الكافي، ج ۱، ص ۳۳۷) برای تبیین جایگاه سیاست متعالی از منظر حکمت متعالیه مقدمه‌ای ضروری می‌نماید.

در فلسفه، پس از بیان احکام عام هستی به مباحث تقسیمی هستی پرداخته می‌شود: یکی از تقسیمات وجود و هستی، تقسیم آن به هستی حقیقی و اعتباری است (الموجود اما حقیقی او اعتباری). هستی حقیقی، موجودی است که اثر عینی و خارجی داشته و با قطع نظر از هر نوع اعتبار و انتزاعی وجود دارد، اعم از اینکه در نفس موجود باشد مثل علم؛ یا در خارج موجود باشد مانند شجر؛ در مقابل موجود اعتباری که از وجود و اصالت نسبی برخوردار است؛ لیکن هیچ اثر عینی و خارجی حتی در نفس ندارد و تنها در حد انتزاع ذهن و اعتبار ذهنی از هستی برخوردار است؛ مثل وجود ذهنی و

از این رهگذر، علوم را نیز به دو دسته حقیقی و اعتباری قسمت می‌کنند: ۱. علوم که برهان‌بردار و پذیرای استدلال منطقی باشند که از آن‌ها به علوم حقیقی یاد می‌کنند؛ مانند علم عرفان نظری، فلسفه و ... ۲. علوم که یقینی نبوده و برهان بر آن‌ها نیست بلکه بر سلسله‌ای از ادراکات حسی، حتی بناء عقلا استوارند که ممکن است حق باشند؛ اما چون برهان عقلی بر آن‌ها اقامه نشده است، آن‌ها را علوم اعتباری می‌نامند. علم سیاست و دانش اجتماع از زمره این‌گونه علوم‌اند.

به اعتبار دیگر، علم و حکمت به حکمت نظری و عملی قسمت می‌شود: حکمت نظری، علمی است که انسان به لحاظ متعلق آن هیچ نقشی ندارد و فقط حیثیت کشف



برای او است. الهیات، طبیعات و ریاضیات دانش‌هایی هستند که انسان در ایجاد متعلق آن‌ها هیچ نقشی ندارد. به سخن دیگر، بشر در پیدایش آن امور هیچ دخالتی ندارد و تنها آن‌ها را کشف می‌کند؛ مثل اینکه مبدأ جهان کیست؛ اصل ولایت، نبوت یا امامت چیست. به دیگر سخن، یک سلسله حقایق در عالم هستی وجود دارند که دانش و حکمت نظری در مقام کشف آن‌هاست.

حکمت عملی، دانشی است که نه تنها انسان در پیدایش آن نقش داشته و مؤثر است و الزاماتی از قبیل بایدها و نبایدها را ایجاد می‌کند بلکه حقیقت انسانی محور این‌گونه علوم است، به گونه‌ای که اگر انسان نباشد، اصلاً این علوم یافت نمی‌شوند. اقتصاد، سیاست و تدبیر منزل، همه از نوع دانش‌هایی هستند که بشر در پیدایش آن‌ها سهم داشته و دخیل است، بلکه حقیقت انسان به حیثیات مختلف موضوع این علوم است.

تقسیم حکمت به حکمت نظری و حکمت عملی، تقسیمی عقلی است و براساس انحصار عقلی. به سخن دیگر، تقسیم علم به حکمت نظری و عملی به یک قضیه منفصله حقیقی برمی‌گردد؛ به این صورت که می‌گویند یا انسان در پیدایش متعلق علم دخیل هست یا نه؟ اگر دخیل نباشد، حکمت نظری و دانشی است که انسان فقط قابلیت کشف آن‌ها را دارد؛ اما چنانچه انسان در پیدایش متعلق آن علوم دخیل و سهمی داشته باشد، می‌شود حکمت عملی، بنابراین یک قضیه منفصله حقیقی علم را به دو بخش نظری و عملی قسمت می‌کند.

به دیگر سخن، پس از تقسیم حکمت به نظری و عملی باید توجه داشت همان‌گونه که تقسیم هستی به واجب و ممکن یا به علت و معلول یا به قدیم و حادث و نهایتاً تقسیم هستی به خارجی و ذهنی، تقسیم طولی هستی است نه تقسیم عرضی، تقسیم حکمت به نظری و عملی نیز تقسیمی طولی است؛ به این معنا که مرحله برتر علت و مقدم بر مراتب پایین‌تر است؛ واجب مقدم بر ممکن است و ممکن، متأخر از واجب؛ و همین نسبت در سایر تقسیمات هستی و حتی تقسیم به حقیقی و اعتباری وجود دارد و نسبت حکمت نظری و عملی نیز از همین قاعده پیروی می‌کند و در واقع دانش نظری مبنا و بنیان رویش علمی حکمت عملی است، به گونه‌ای که بی‌علم نظری هرگز دانش عملی جایگاه علمی نخواهد داشت.

اگر رشته‌ای از حکمت عملی بخواهد شکل بگیرد، قطعاً و محققاً به حکمت نظری



وابسته است؛ یعنی پیدایش آموزه‌ها بدون پیوست عمیق با گزاره‌ها ممکن نیست و به عبارتی، ایجاد بایدها و نبایدها بی‌شناخت واقعیات هستی‌شدنی نیست؛ مثلاً بدون آنکه مبدأ یا مقصد را شناخته باشیم، الزامات الهی و ایدئولوژی صورت نمی‌بندد. البته آن‌ها که به مبدأ و معاد اعتقادی ندارند، الزامی بودنشان براساس جهان بینی مادی و شناخت طبیعی و عالم ماده است، از این رو پای‌بندی‌هایی که در حکمت عملی بر این اساس صورت می‌پذیرد با آنچه در حوزه دین و مشخصاً اسلام شکل می‌گیرد، کاملاً متفاوت است. در اندیشه الحادی و جهان‌بینی مادی، ایدئولوژی و مکتب فقهی، حقوقی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی مبتنی بر الحاد و نگرش طبیعی نقش می‌گیرد؛ اما کسی که جهان‌بینی فراگیر و اندیشه و تفکر الهی دارد بایدها و نبایدها را هم از آن هست و نیست‌ها و گزاره‌های اثبات شده در حوزه حکمت نظری خود می‌گیرد. برای نمونه، اگر انسان نداند که آتشی هست و نداند که آتش حرارت و سوزش دارد، هرگز دورداشت او و دیگران از آتش رخ نمی‌دهد. به سخن دیگر، انسان باید از آتش فاصله بگیرد که منشأ این الزام همانا اعتقاد به اصل هستی آتش و سوزاننده بودن آن است.

البته اگر از حکیم بزرگ و نامدار جهان اسلام فارابی نقل شده است که فقه و تاریخ جزو حکمت عملی هستند، می‌تواند براساس مطلب یاد شده نیز گزارش شود؛ یعنی می‌توانیم با توجه به وجود این مجموعه دانش و هماهنگی میان این دو دانش، سلسله‌ای تصمیمات و اعتباراتی ایجاد کنیم که این‌ها تقسیمات نوع دوم است که به اصطلاح ثانوی هستند؛ یعنی پس از اینکه حکمت عملی (آموزه‌ها) از حکمت نظری (گزاره‌ها) فرا گرفته شدند، می‌توان دسته‌بندی دیگری در این سطح آفرید که منافاتی با دسته بندی اول ندارد.

مناسب است در همین مقطع به تقسیم فلسفی در حوزه نفس انسان اشاره شود و نسبت تقسیم حکمت به نظری و عملی را با این تقسیم روشن گردد: در فلسفه اسلامی پس از اثبات نفس و احکام عام تجرد، ثبات و بقاء، به نفس و امتیاز آن از بدن و مزاج و رابطه آن با نفس، به تقسیم قوای نفس پرداخته می‌شود و آن را به صورت عام به دو بخش نظر و عمل یا قوه علامه و قوه عماله قسمت می‌کنند که قوه علامه با همه سربازان و جنودش در حوزه عقل نظری و قوای تحریکی با همه بخش‌های مختلف آن در فضای عقل عملی تعریف می‌شود؛ آن‌چنان که همین انسان در حکمت، نمونه الهی و در عرفان، مظهر الهی شناخته می‌شود که برای ذات باری نیز به رغم همه اسماء حسنا و صفات علیا دو اسم



جامع علم و قدرت معرفی شده (بنیان مرصوص امام خمینی علیه السلام، ص ۵) و انسان با عقل نظری اش نمونه و مظهر علم الهی و با عقل عملی اش مثل و مجلای قدرت سبحانی است و انسان با دو بال عقل نظری و عقل عملی مظهریتش را نسبت به حق تعالی تام و کامل می‌کند.

عده‌ای برآن‌اند که وجود حکمت و دانش‌های نظری برای تقویت قوا و توان عقل نظری و حکمت و دانش‌های عملی برای شکوفایی عقل عملی است؛ اما استاد علامه آیت‌الله جوادی آملی (دام‌ظله) در نوشته‌های خود همواره بر این امر تأکید دارند که علم از آن جهت که دانش است، خواه متعلق آن گزاره‌ها باشند یا آموزه‌ها و به عبارتی، خواه هست و نیست‌ها باشند یا نبایدها و نبایدها، همواره دانش‌اند و همگی در چهارچوب عقل نظری تعریف می‌شوند. البته آنچه به ساختار عمل برمی‌گردد و از آن منظر شایسته تعریف است - مثل ایمان، عزم، تصمیم، اراده، میل، شوق - همه و همه در چهارچوب عقل عملی تحلیل و ارائه پذیر هستند.

از این رو دانش‌ها گرچه همه در جهت باروری عقل نظری‌اند، اما متعلق برخی از آن‌ها که مرتبط با حکمت عملی هستند - مثل فقه، حقوق، اخلاق - چون ناظر به عمل بندگان است، به حوزه عقل عملی ارتباط می‌یابند؛ یعنی بالندگی عقل عملی در عمل، مرهون اجرای احکام فقهی و در تخلق به اخلاق الهی و سرانجام، سیر و سلوک و عرفان عملی است.

به سخن دیگر، اگر بخواهیم دانش‌های حکمت عملی را در فضای عقل عملی تحلیل کنیم، دسته‌ای از آن علوم مربوط به بخش نازل هستی انسان هستند، مانند فقه که عمل عباد و سیاست آن‌ها و تدبیر منزل همه در یک معنا به عنوان شریعت قابل بررسی است؛ البته شریعتی که در مقابل طریقت و حقیقت است؛ و برخی دیگر از علوم، ناظر به بخش میانی هستی انسانی یعنی اخلاق یا طریقت‌اند و سرانجام، بخش سوم این دسته از علوم ناظر به اوج هستی انسانی یعنی حقیقت و شهود حقایق‌اند که از آن به عرفان عملی یاد می‌کنند؛ آن‌گونه که می‌توان طبیعات، ریاضیات و الهیات را که حکمت و عرفان نظری در تحت آن مندرج است، مراحل سه گانه قوت عقل نظری دانست و اوج و فراز قوت عقل نظری در فراگیری درست و کامل و جامع حکمت متعالیه بلکه عرفان نظری است و دین نیز که تمامی شئون انسانی را در معرفت و ارادت خلاصه می‌کند، در بُعد معرفت به دنبال تقویت عقل نظری و در جنبه ارادت در پی شکوفایی عقل عملی است.



از این مقدمه نسبتاً طولانی دانسته می‌شود که حکمت عملی، وامدار حکمت نظری است و هر اندازه حکمت نظری عمیق‌تر و وسیع‌تر باشد، حکمت عملی را هم به دنبال خود در همان گستره و عمق خواهد کشاند.

سیاست از زیر مجموعه‌های حکمت عملی است؛ همانند اخلاق، حقوق، تدبیر منزل و... که همگی در حوزه حکمت عملی رشد می‌یابند. روشن است که آبشخور حکمت عملی حکمت نظری است. حکیمان و فیلسوفانی که در امر سیاست ظهور کرده و در این اندیشه و در این فضا اندیشیده‌اند به میزان رشدشان در حکمت نظری و عمقی که در این میدان داشتند، همه شئون حکمت عملی از جمله سیاستشان تعالی داشته و چون حکمت متعالیه فراتر، وسیع‌تر و عمیق‌تر از همه جریان‌های حکمتی و کلامی بوده است، طبعاً سیاست استوار بر این اندیشه‌های ژرف، هم عمیق است و هم وسیع؛ و اکنون دامنه حکومتی فعلی ما از این اندیشه سیراب می‌شود.

آن حکمت نظری که بر اساس جهان بینی الحادی و مادی شکل بگیرد طبیعی است که سیاست آن نیز متدانیه خواهد بود و بر فرض به اوج خود هم برسد، در عین حال متدانی است، زیرا این سیاست مرهون حکمت عملی است که این حکمت عملی وامدار حکمت نظری است که در آن حکمت نظری اندیشه الحادی و تفکر مادی بنیان و بنیاد اصلی است، از این رو اگر حتی بهترین شکل حکومتی هم - مثلاً لیبرالیسم، لیبرال دموکراسی - را بخواهیم در نظر بگیریم، آن هم چون در فضای حکمت عملی برخاسته از حکمت نظری الحادی و تفکر مادی است، همواره متدانیه خواهد بود و هرگز به فکر تعالی و سعادت و تأمین کننده سعادت آجل و عاجل بشر نیست؛ اما این نوع از حکمت عملی که برخاسته از حکمت نظری است که در آن حکمت نظری اندیشه‌ها الهی و تفکر براساس توحید و مبدئیت واجب - سبحان الله تعالی - شکل می‌گیرد، این سیاست قطعاً متعالی خواهد بود و به میزان وسعت آن میدان اندیشه، حکمت عملی و نهایتاً سیاست نیز از تعالی و رشد و عمق ویژه‌ای برخوردار خواهد شد.

به دیگر سخن، همان تفاوت عمیقی که بین حکمت متعالیه با مشرب‌های دیگر فلسفی - مثل مشرب مشاء و مکتب اشراق - از هر نظر وجود دارد، در همه عرصه‌ها خود را نشان خواهد داد؛ از شناخت مبدأ تا مباحث عملی و اخلاقی؛ و طبعاً در سیاست نیز چنین است و این نیازمند مجال وسیعی است، گرچه تفاوت‌ها و امتیازاتی بر مبنای حکمت‌های



مختلف در انحاء سیاست رخ می‌دهد.

حکیم ملاصدرا رحمته الله مسئله نبوت را در اندیشه‌های ربوبی و مباحثات الهیات به صورت عمیق مطرح و سیاست را بر اساس نبوت برپا می‌کند. او معتقد است که پیدایش نبوت براساس نقصان وجودی انسان است و به سخن دیگر، چون انسان وجود ناقص دارد، برای رسیدن به کمال و سعادت به سیاستی نیاز دارد که بتواند از نقص به کمال رسد و حیثیت بالقوه خود را بالفعل کند، از این رو منظر حکمت متعالیه ممتاز است و همانند نظر مشائیان یا اشراقیان نیست که بگویند فلسفه نبوت تنها بر مدنی بالطبع بودن انسان استوار است و نیز از منظر متکلمان نمی‌نگرد که فلسفه نبوت را مبتنی بر قاعده لطف و اقتضائات آن بدانند که برای دور داشتن بدی‌ها از بشر و نزدیک کردن خوبی‌ها و زیبایی‌ها برای او، لطف الهی باید اعمال شود، بلکه می‌گویند به جهت اینکه انسان موجودی ناقص و بالقوه است، برای رسیدن به کمال حتماً نیازمند پیامبر است، به گونه‌ای که اگر حتی یک نفر موجود باشد همو پیامبر می‌خواهد، چون آن یک نفر وجودش ناقص است و وجود غیر مکلفی بدون وجود کامل مکمل نمی‌تواند به کمال خودش رهنمون شود.

باید دانست به جهت رخصت و وسعت مقام نبوت، حتی برای یک نفر هم وجود نبی لازم است، به لحاظ تأمین جهات وجودی وی و آنچه جهان پیرامون اوست؛ حتی نسبت و ارتباط او با طبیعت، از این رو در حکمت صدرایی و مشخصاً در *شواهد الربوبیه* آمده است که «ان الانسان غیر مکلف» (الشواهد الربوبیه، بحث نبوت، ص ۳۵۹)، نبوت را اثبات می‌کند و سپس این ظرفیت را وسیع‌تر و عمیق‌تر نموده، به لحاظ مباحث اجتماعی و مدنی بالطبع بودن انسان نیز ضرورت نبوت را اثبات می‌کند. (الشواهد الربوبیه، بحث نبوت، ص ۳۶۰)

همان‌گونه که نزد اهل حکمت روشن است، حکمت صدرایی براساس تلاش‌ها و کوشش‌های صدر المتألهین به قلم و بیان آشکار شد؛ اما حکمت متعالیه، به مراتب، ظرفیتی وسیع‌تر و عمیق‌تر داشته و گرچه بنیانگذار و معمار این نوع حکمت خود ملاصدرا بود، لیکن برای دستیابی به همه زوایای آن تلاش و کوشش فراوان‌تری لازم است و آیندگان حوزه حکمت باید به آن پرداخته و ابعاد ناپیدای آن را آشکار سازند. برای نمونه همین مسئله نبوت را که مرحوم ملاصدرا از منظر برهان «إن» تحلیل و بررسی کرد می‌توان از منظر برهان «لم» نیز مورد بررسی و تحلیل قرار داد؛ به این بیان که زمانی نیاز به جریان نبوت از آن جهت است که انسان موجودی مدنی بالطبع است و چنین موجودی نیازمند



قانون، قانونگذار، شریعت و شارع است و باید از طرف خداوند عالم پیامبری بیاید که این تقاضای موجود و مخلوق انسانی را پاسخ داده و نقص موجودی ناقص و غیر مکتفی در وجود و بقاء را مرتفع سازد؛ اما برهان «لم» از جایگاه الهی و اقتضاء ربوبی است؛ یعنی اقتضاء سبحانی است که حق - سبحانه و تعالی - به جهت خالقیت و هدایت چون ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ (سوره طه، آیه ۵۰) در ربوبیت رب العالمینی خود هدایت و پرورش افراد و انسان‌ها را به عهده بگیرد.

به سخن دیگر، نه تنها تقاضای بشری است بلکه اقتضای الهی است، زیرا حوزه تدبیر و ربوبیت اله حوزه ما سواست؛ از آن جهت باید برای ما سوا هدایتی باشد که نوع برتر از هدایت، هدایت نبوتی و نبی است، از این رو با توجه به اینکه واجب - سبحانه و تعالی - ذاتاً هدایت و ربوبیت دارد، این دو از اسماء الهی شمرده می‌شوند، پس از منظر حکمت متعالیه می‌توان سیاست را از منظر نبوتی تحقیق کرد که آن نبوت، نه بر اساس تقاضای بشر بلکه براساس اقتضای الهی در هدایت ماسوا هست، بنابراین خداوند جهان هادی ماسوی بوده و پیامبر می‌فرستد تا بشر را در جهت بقاء و تأمین نیازهای فردی و اجتماعی او یاری رساند.

این تفاوت اصلی حکمت متعالیه با نظام علم کلام در مسئله نبوت است که در مقام تقاضای بشری و لطف پروردگاری امر نبوت تحلیل شود؛ اما ظرفیت حکمت متعالیه فاخر است و حتی در مرتبه حکمت صدرایی به ناقص و غیر مکتفی بودن انسان پی برده و نیاز به نبوت را از این رهگذر ارزیابی می‌کند؛ لیکن وقتی به عمق حکمت متعالیه راه پیدا می‌کنیم با راهیابی به معرفت برتر الهی و شناخت دقیق‌تر پروردگار، وجود نبوت سپس امامت که حجّت الهی هستند نمودار می‌شود و این همان بیان ارزشمند امام صادق (علیه السلام) است که از طریق برهان «لم» و براساس اقتضای الهی نبوت انبیاء و حجیت اوصیاء را اثبات می‌فرماید: اللهم عرفني نفسك، فإنك إن لم تعرفني نفسك لم أعرف نبيك (الكافي، ج ۱، ص ۳۳۷)؛ بار الها خود را به من بشناسان تا از پس روشنایی وجودت جریان نبوت را بشناسم!

این همان چیزی است که براساس معرفت برتر حکمت متعالیه و شناخت عمیق‌تر حق تعالی جوشش و نبغان ذاتی حضرت حق در افاضه هستی و هدایت و پرورش آن‌ها اقتضاء می‌کند که خداوند عالم برای بشر انبیاء را بفرستد تا انسان‌های ناقص، غیر مکتفی و محتاج



به انسان کامل را هدایت کنند که او را در مشکلات رهنمون باشند و به سعادت برسانند و این همان شناخت بهتر و کامل تر رسول است که از منظر علّت و فاعل رسالت شناخته شود، همان گونه که در پرتو رسالت و رسول است که امام و جانشین پیامبر به درستی شناخته خواهد شد: *اللهم عرفني رسولك فإنك إن لم تعرفني رسولك لم أعرف حجّتك* (همان) و این نیز کاملاً براساس حکمت متعالیه تحلیل و ارائه پذیر است که چون رسول جانشین و خلیفه خدا در امر هدایت و تعلیم و تهذیب است، امام و جانشین پیامبر نیز بر همین اساس و منوال شناخته خواهد شد و تنها با شناخت هدایت الهی و محبت پروردگاری است که انسان از جهل و جهالت و ظلم و ضلالت نجات می یابد: *اللهم عرفني حجّتك فإنك إن لم تعرفني حجّتك ضللت عن ديني* (همان) و این همان بیان والای نبوی است که فرمود: من مات و لم يعرف إمام زمانه مات متیة جاهلیة. (همان)

سخن نهایی: از دیدگاه صدرالمتألهین بلکه حکمت صدرایی درباره اینک این حقیقت در عصر غیبت چگونه رخ خواهد داد، سخن بسیار ارزشمندی دارد که حوزه فقهت و حوزه اجتهادی را چندین برابر قوی تر و عمیق تر اعلام می کند. مرحوم ملاصدرا می فرماید: اعلم اذ هما الرسالة و النبوة منقطعان بوجه دون وجه كما قاله بعض العارفين انقطع منها مسمى النبي و الرسول و انقطع نزول الملك حامل الوحي على نهج التمثيل و لهذا قال و لها نبي بعدي... (الشواهد الربوبية، ص ۲۷۶ - ۲۷۷)؛ یعنی نبوت دو چهره دارد: چهره ظاهری و باطنی. چهره ظاهری نبوت با رحلت رسول گرامی اسلام ﷺ پایان یافته است؛ اما چهره باطنی نبوت مانده است.

آن گاه می فرماید: ثم ابقى حكم المبشرات و حكم الاثمة المعصومين عن الخطاء و حكم المجتهدين (الشواهد الربوبية، ص ۲۷۷) و این سه حکم در حوزه نبوت پس از رحلت رسول ﷺ مطرح اند؛ یعنی چیزی که امروزه در حوزه فقه رایج و عمل مکلف می بینیم؛ یعنی ولایت فقیهیه که خاستگاه آن فقه باشد، پیرامون عمل مکلف بحث می کند و بیش از این را نمی تواند اثبات کند. به سخن دیگر، ظرفیت علم فقه به لحاظ موضوع که عمل مکلف است و به لحاظ حکم که احکام الهی است، تنها در محدوده فعل است؛ نه حوزه برتر وجود انسانی اعم از اخلاق و معارف.

این حکیم الهی است که جریان را از واجب - سبحانه - آغاز می کند، نبوت را به اقتضای الهی نه تنها به تقاضای بشری می داند و پس از نبوت رسول گرامی مباحثی را بیان



می‌دارد که ادامه راه رسالت است و بعد از نبوت رسول‌الله سه جریان مستمر را نشان می‌دهد: اول، جریان ائمه معصومین (علیهم‌السلام) است که آن‌ها حقیقتاً از سوی رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) خلیفه او و جامع اوصاف اویند. دوم، جریان اولیای الهی است که بسطامی را در همان حوزه معرفی می‌کند و در همین اشراق از عارف بسطامی نقل می‌کند: اخذتم علمکم میتاً عن میت و اخذت عن الحي الذي لا يموت. (الشواهد الربوبية، ص ۳۷۸)

سوم، درباره جریان مجتهدان سخن بسیار عمیقی دارد که گفتن آن، گذشته از توان علمی، جسارت عملی فراوانی لازم دارد؛ می‌فرماید: و أمر من لا علم له بالحکم الهی، أن یسأل أهل الذکر كما قال تعالی: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (سوره نحل، آیه ۴۳) ... (الشواهد الربوبية، ص ۳۷۷) اختلاف فقها مثل اختلافی است که انبیاء در شریعتشان دارند: فیفتونه بما أدی إلیه إجتهدهم و إن اختلفوا كما اختلف الشرائع. قال: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً﴾ (سوره مائده، آیه ۴۸). (الشواهد الربوبية، ص ۳۷۷) اگر برای انبیاء اختلاف در شریعت است، اختلاف فقها هم این‌گونه است، زیرا ایشان از نبوت عامه برخوردارند.

این سه جریان، هدایت بشر و تربیت او را به عهده دارند و تأمین می‌کنند: اول، جریان مبشرات و دوم، جریان ائمه معصومین و سوم، جریان مجتهدان و فقهای که در عصر غیبت بناست زمام جامعه و امر دین را داشته باشند و سیاست متعالی را پایه‌گذارند. ایشان هم از الهامات الهی برخوردارند و از حوزه نبوت الهام می‌گیرند و آن تعطیل نشده است. گرچه شخص نبی و مقام رسالت و نبوت منقطع و پایان پذیرفته، لیکن کلام پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) که فرمود: انه لانی بعدي، لا نبوت بعدي (بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۶۴ و ۲۶۵) ناظر به آن است که حیثیت ظاهری نبوت تمام شده است؛ ولی حیثیت باطنی آن در عصر غیبت باقی است و آن حاکمیتی که در عصر غیبت جامعه اسلامی را دارد به پیش می‌برد و به اهدافش نزدیک می‌کند، همان حاکمیتی است که الهی بوده و خاستگاه نبوتی دارد و طبعاً سیاست متعالی از این نظر شکل خواهد گرفت.

در پایان این بینش فلسفی در امر سیاست که بر حکمت متعالیه استوار است، به نظر می‌رسد فرایند فکری و مدل علمی این بینش در پانزده مرحله ارائه کردنی است و در اینجا پس از توضیحی اجمالی به فرایند مزبور پرداخته می‌شود: حکومت‌ها به هر صورت و فرمی که در جهان ظاهر شوند، چه در گذشته، حال یا آینده، همواره ابزاری برای اجرای سیاست‌ها و برنامه‌های سیاسی اشخاص و جریان‌ها بوده و هستند، به گونه‌ای که کشور،



جامعه و ملت را در خدمت اهداف و اغراض خاص قرار می‌دهند.

به سخن دیگر، فرایند شکلگیری حکومت را باید از مقطع مقاصد و اهدافی دنبال کرد که سیاستمداران آن را پایه‌ریزی کرده و در پی اجرا و تحقق آن هستند. از این رهگذر، حکومت‌ها می‌توانند فلسفه‌های مختلفی بر اساس اهداف و غایات گوناگون سیاستمداران داشته باشند، از این رو اشکال مختلف حکومت در جهان امروز، خواه به صورت سلطنتی، جمهوری یا دیکتاتوری با انواع و انحاء آن، همه و همه به سلسله سیاست‌هایی تکیه دارند که آن‌ها نیز به مجموعه‌ای از اهداف و اغراض وابسته هستند که تا آن اهداف و اغراض شناخته نشوند، فلسفه هیچ نوع حکومتی دانسته نخواهد شد.

این اهداف را می‌توان به دو دسته کلی قسمت کرد: انسانی و الهی که هر یک می‌تواند به چند نوع بخش شود؛ لیکن این نوشتار درصدد برشماری هر یک و بیان اهداف و فلسفه حکومتی آن‌ها نیست.

با توجه به نوع حکومت و شکل آن در ایران اسلامی که معمار بزرگ آن امام خمینی ره که حکیمی الهی بود و سیاست فقهی خود را که در حوزه حکمت عملی است از اندیشه حکیمانه حکیم ملاصدرا در حوزه حکمت نظری فرا گرفته بود، مقاصدش را می‌توان این‌گونه بیان داشت:

مطلب اول: نوع حکومتی که در ایران به دست امام خمینی ره برپا شد و اکنون ادامه دارد، ریشه در تاریخ پیامبران الهی داشته و با توجه به رهاورد و حیانی همه پیامبران خصوصاً پیامبر اسلام ص و جانشینان ایشان شکل گرفت. البته باید اعتراف کرد تجربه عملی این دست حکومت‌ها تنها به زمان خود پیامبران و سفرای الهی و مدت ناچیزی به اراده جانشینان آن‌ها برمی‌گردد، از این رو نوع حکومت الهی است؛ اما همان‌گونه که گفته شد، حکومت الهی نیز شکل‌هایی دارد که باید نوعی را که در ایران به عنوان «جمهوری اسلامی» ایجاد شد بهتر شناخت.

مطلب دوم: مبنای حکومت الهی در این نظام، توحید ربوبی آفریدگار هستی است؛ به این معنا که خداوند خالق عالم و آدم است و هدایت همه آن‌ها را نیز به عهده داشته و هیچ موجودی در این جهان بی‌هدایت رها شده نیست؛ از ریزترین ذره دریایی تا بزرگ‌ترین موجود فضایی، همه آفریده‌های الهی‌اند که با هدف مشخص در حرکت‌اند و هیچ موجود سرگردان و رها در عالم یافت نمی‌شود.



مطلب سوم: موقعیت وجودی و شرافت انسان در دستگاه آفرینش و پیچیدگی‌های فوق‌العاده در آفرینش او از یک سو و مناسبات و ارتباطات وی با جهان پیرامون از سوی دیگر و همچنین رابطه‌اش با خدا از سوی سوم، انسان را از هدایتی خاص و ویژه - غیر از آنچه در نهادش به عنوان فطرت الهی به ودیعت نهاده شده است - برخوردار ساخته است که از آن به «هدایت تشریحی» یا «دین» یاد می‌شود.

مطلب چهارم: دین، مجموعه‌ای از اهداف، سیاست‌ها، قوانین و برنامه‌هاست که به حوزه عقیده، اخلاق و عمل انسانی برگشته و خداوند جهان آن‌ها را همراه سفیرانی که پیامبران الهی نامیده می‌شوند، در قالب مجموعه‌ای گفتاری یا نوشتاری - مثل تورات، انجیل و قرآن - عطا کرده تا بشر در پرتو آن‌ها از انحرافات و کجی‌های فکری، اخلاقی و رفتاری برهد و از میان این همه انحرافات و نابسامانی‌ها به درستی سعادت را تشخیص دهد و با پیمودن مسیر هدایت کامیاب و موفق باشد.

مطلب پنجم: گرچه منبع هستی‌شناسی دین همانا اراده الهی برای به ثمر نشان دادن انسان و رساندن او به سعادت است، جایگاه ویژه انسان در این رابطه کاملاً محفوظ است؛ بدین بیان که خداوند دین را برای سعادت بشر معرفی و مقرر کرد؛ اما دو عامل برای کشف دین معرفی کرد که منبع معرفت‌شناسی آن نیز به شمار می‌روند و فهم اراده الهی را که انبیا ارائه کرده‌اند به عهده دارند. یکی از آن دو عامل، عقل یا قدرت تفکر است و دیگری نقل یا آنچه به صورت گفتاری و نوشتاری به بشر داده شده است. این دو عامل، با کمک و همراهی یکدیگر دو بازویی هستند که از اراده الهی که دین خدا یا وحی معصوم نامیده می‌شود، پرده برمی‌دارند و آن را تفسیر می‌کنند.

مطلب ششم: عقل، همانا تفکر صحیح، منطقی، روشمند و کارشناسی است که انسان را به یقین فلسفی یا دست‌کم یقین روانی می‌رساند و حجّت و ملاک کشف دین است. نقل، گفتارها و کردارها و رفتارهایی هستند که از جهات سه‌گانه اصل صدور، جهت صدور و دلالت تامّ بوده و با قرآن و سنت قطعی معصوم نیز معارض نباشند. چنین نقل معتبری که اطمینان‌آور است، حجّت و ملاک کشف دین است.

مطلب هفتم: جایگاه انسان به معنای استفاده از عقل و درایت، تفکر و اندیشه در فهم حقیقت دین، جایگاه ویژه‌ای است که در کنار نقل معتبر به عنوان منبع معرفت‌شناسی (و نه هستی‌شناسی) دین حضور داشته و در ارائه اراده الهی نقش تعیین‌کننده دارند، از این رو



آنچه امروز عقل بشر برای اداره بهتر جوامع بعد از تنبّع و تحقّق می‌اندیشد و می‌فهمد معتبر است و نه تنها ارزش انسانی دارد بلکه ارزش الهی داشته و حجّت و برهان الهی و کاشف دین شمرده می‌شود.

مطلب هشتم: گرچه محصول اندیشه عقلی در این تفکر از ارزش والایی برخوردار است، از منظر مورد بحث و مدل ویژه مورد نظر، کشفیات عقلی ارزش خود را در سایه کشف از اراده تشریحی الهی دارند که همان دین خداست، زیرا عقل مثل نقل، داده الهی و نعمت پروردگاری است و این خطای بزرگی است که انسان همواره و خصوصاً انسان معاصر دارد که داده‌های عقلی را - در مقابل نقل که از ساحت الهی می‌آید - از پیشگاه خود می‌داند و می‌بیند و فکر می‌کند آنچه فهمیده خودی است و آنچه به عنوان دین می‌شنود غیر خودی است و این همان گره کور بشر امروز است، از این رو در این تفکر هرگز عقل در مقابل دین قرار نداشته و معنا ندارد بلکه عقل دوشادوش نقل و بی‌هیچ اصطکاک‌کی به دنبال کشف اراده الهی هستند و تعارضات سطحی و ظاهری عقل با نقل مثل تعارضات ادلّه عقلی با یکدیگر و نقلی با یکدیگر است که بعد از تأمل رخت برمی‌بندد یا دست کم راه برونرفتی به کمک یکدیگر پیدا می‌کنند. اهتمام ویژه نقل به عقل و اهمیّت فوق‌العاده عقل به نقل، شاهد صادقی بر این مدعاست.

مطلب نهم: در این نمونه حکومت الهی که با محوریت دین و اراده الهی ظاهر شده است، با کشف عقل و نقل شناسایی می‌شود؛ هدف الهی برای هدایت انسان و سعادت او مشخص گردیده و در واقع اراده پروردگار است که با برنامه و نوع هدایتی که برای بشر در نظر گرفته است، انسان را به سمت کمال و سعادت رهنمون است؛ هدایتی که منحصرأ به اراده او وابسته است و هیچ‌گیری در آن دخالت ندارد، جز کشف و اراده.

مطلب دهم: ادیان الهی ضمن بیان سیاست‌ها و برنامه‌ها به عنوان «شرایع»، مجریان و تحقّق بخشندگان آن را نیز از راه وحی و تعالیم آن مشخص و معرفی می‌کند، از این رو ابراهیم، موسی، عیسی علیه السلام و پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ضمن اینکه بیانگر حقیقت دین از امر کلی تا جزئی بودند، خود نیز به فرمان خداوندی مجریان سیاست الهی و تحقّق بخشنده اهداف و برنامه‌های دین از طرف خداوند جهان‌اند، پس عصمت و نزاهت از هر نوع لغزش و خطا و خطیئه و گناه برای آنان قطعی و مسلّم است و شخصاً عهده‌دار امر حکومت بودند.



مطلب یازدهم: از آنجا که زمام هدایت انسان‌ها و زمامداری جامعه از حوزه هدایت و رهبری الهی در هیچ زمان یا هیچ مکانی هرگز بیرون نبوده و محال است که خداوند متعالی شأن هدایت را نسبت به کل جهان و خصوصاً دین و جامعه رها کرده و به خودشان واگذارد، بلکه همواره اوصیا و جانشینان انبیا که ایشان تعیین، معرفی و نصب می‌کردند، عهده‌دار اداره امور و مسئول حفظ دین و نگاهداشت جامعه و امت‌ها بوده و هستند، هر دوره‌ای هادیان امت و راهنمایان جامعه مسئولیت همه‌جانبه جامعه را بر دوش دارند. البته آن‌ها نیز از اوصاف خاصی برخوردارند.

مطلب دوازدهم: اوصیا و جانشینان انبیا نیز برای اداره امور جامعه نماینده و رابط معرفی می‌کنند که افراد جامعه با ارتباط و توسل به آن‌ها خود را با احکام، حکم، معارف و دستورات و توصیه‌های امامان و والیان امر آشنا و برنامه‌ها و دستورات آنان را عمل می‌کنند و این مسئولیت امروز در ایران به عهده فقیهان و کارشناسانی است که با نصب عام امام و رهبر معصوم به مقام مرجعیت و ولایت می‌رسند.

مطلب سیزدهم: نایبان خاص یا عام جانشینان پیامبر از مقام عصمت برخوردار نیستند؛ لیکن با داشتن ویژگی‌های علمی و عملی، که در حوزه علم بایستی فقیه و کارشناس مسلم و قطعی و همه‌جانبه دین باشند و از نظر عملی دارای ویژگی عدالت و شجاعت، عهده‌دار امور اجتماعی جوامع‌اند و جامعه را از گزند هر نوع آفت درونی و بیرونی در حفظ و صیانت نگاه می‌دارند. ایشان به عنوان «ولی فقیه» مسئولیت امامت جامعه و راهبرد آن‌ها در حوزه‌های مربوط را به عهده دارند.

مطلب چهاردهم: چون این امر در جامعه‌ای دینی رخ می‌دهد که مردمان آن از اعتقاد و باور به آن دین برخوردارند، نقش مردم در آن نقش سنگین و تعیین کننده دارند، زیرا گرچه مشروعیت یک نظام و حکومت مبنای دینی داشته و به اراده الهی محقق می‌شود، مقبولیت و پذیرش آن تنها به اراده ملت و مردم وابسته است؛ لیکن چون خود مردم با دین آمیخته و از آموزه‌های آن الهام گرفته و تمام زندگی و برنامه‌های فردی و جمعی خود را با آن هماهنگ می‌کنند، طبعاً همواره خواهان دین و حکومت و قدرت دینی‌اند و از آن حمایت و پشتیبانی می‌کنند. همان‌گونه که در نظام‌های دموکراسی مردم خواهان آن‌اند و حمایت می‌کنند.

مطلب پانزدهم: تعامل سازنده دین و جامعه را حکومت شکوفاتر و عمیق‌تر می‌کند، زیرا حکومت است که مظاهر دینی را در جامعه پررنگ و بستر ارتباط عمیق‌تر میان دین و



جوامع را فراهم می‌کند و در چنین صورتی مردم از حضور دین بهره گرفته و در ماندگاری آن می‌کوشند.



منابع

قرآن کریم

۱. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴)، بنیان مرصوص، امام خمینی در بیان و بنان حضرت آیت الله جوادی آملی؛ گردآوری و تنظیم: محمدامین شاهجویی، قم: مرکز نشر اسراء، چاپ هشتم.
۲. صدرالمتألهین شیرازی، محمد ابراهیم، (۱۳۸۲)، شرح و تعلیقه صدرالمتألهین بر الهیات شفا، تصحیح و تحقیق و مقدمه: دکتر نجفقلی حبیبی، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، چاپ اول.
۳. صدرالمتألهین شیرازی، محمد ابراهیم، (۱۳۶۰)، الشواهد الربوبیة، تصحیح: سیدجلال الدین آشتیانی، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم.
۴. کلینی، ثقةالاسلام، (۱۳۶۵)، الکافی، ثقةالاسلام کلینی، تهران: دار الکتب الاسلامیة.
۵. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۴)، بحار الانوار، بیروت: مؤسسة الوفاء.

* * *